

پیش درآمدهای پرده‌ی آخر

از اعتراضات دی‌ماه تا پس از آن

تعداد زیادی

پرویز صداقت



Nicholaas Chiao - to those in war and in peace

(۱) طبقات اجتماعی و بحران ساختاری موجود

موج جدید خیزش‌های اعتراضی در ایران از نخستین ساعات روز یکشنبه هفتم دی‌ماه از بازار و برخی کانون‌های اصلی تجاری در تهران آغاز شد. افزایش روزانه‌ی بهای دلار کاسبان را در شرایط عدم‌اطمینان مطلق قرار داده بود. پرسش‌هایی روشن و منطقی در برابر هر صاحب‌کار تجاری وجود داشت: به چه قیمتی کالایشان را بفروشند که امکان جایگزینی آن را داشته باشند، و به‌علاوه آیا با این قیمت‌های مردم فزاینده مشتری برای کالایشان پیدا می‌شود؟ در شرایطی که ارزش پول ملی هر روز بیشتر کاهش می‌یابد و به تبع آن درآمد واقعی مردم کاهش می‌یابد و بر دامنه‌ی فلاکت افزوده می‌شود یک کسب‌وکار تجاری چه باید بکند تا کسب‌وکارش بچرخد؟

معترضان ریشه‌های بحران ناشی از سقوط ارزش پول ملی در ایران را «سیاسی» می‌دانند چراکه از سویی به تحریم‌هایی بازمی‌گردد که ناشی از سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای نظام بوده و از سوی دیگر در پیوند است با منافع گروه‌های صاحب‌قدرت سیاسی، خواه در حاکمیت و خواه در مؤسسات و افراد امین (تراستی‌ها) که در شرایط تحریم شرکت ملی نفت ایران فروشنده‌ی نفت هستند. پس طبیعی است که شعارهای اعتراضی بی‌درنگ رنگ‌وبوی سیاسی پیدا کرد. اعتراضات به‌سرعت سیاسی شد، در بستری از نارضایتی‌های فزاینده‌ی سال‌های اخیر و توالی اعتراضات و جنبش‌های سرکوب‌شده، به‌غایت گسترش یافت و علاوه بر تهران و کلانشهرها تقریباً بخش اعظم شهرهای کوچک و بزرگ ایران را دربر گرفت.

روشن است که در این دور جدید نخستین جرقه‌ی موج جدید اعتراضات را بازاربان زدند. معمولاً با مشاهده‌ی اعتصاب بازار و آغاز اعتراضات از محله‌های تجاری به‌درستی بر خاستگاه خرده‌بورژوازی گروه اولیه‌ی معترضان تأکید می‌شود. اما اقشار خرده‌بورژوازی، برخلاف مقطع منتهی به انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در اعتراضات سیاسی سال‌های اخیر، اگر هم حضور داشتند، از چنین نقش پررنگی برخوردار نبودند؟ دلایل این واگرایی دولت و خرده‌بورژوازی در ایران چه بود که آغازگر اعتراضاتی چنین فراگیر و بی‌سابقه شد؟

اولاً باید به گستره‌ی خرده‌بورژوازی در ایران توجه داشت. تعداد واحدهای دارای پروانه‌ی کسب تا پایان اسفندماه ۱۴۰۳ در کل کشور ۳۳۶۵۰۷۹ واحد بود و علاوه بر آن ۸۲۲۲۴۹ واحد صنفی فاقد مجوز در کل کشور وجود داشت.^۱ بدین ترتیب در مجموع بیش از ۴ میلیون ۱۰۰ هزار واحد صنفی در کشور وجود دارد که بخش بزرگی از جمعیت شاغل در کشور را مالکان و مستأجران این واحدها دربر می‌گیرد که بدنه‌ی اصلی خرده‌بورژوازی را تشکیل می‌دهند. در عین حال اگر تعداد شاغلان مرتبط با این واحدهای صنفی را هم ملاحظه کنیم (با توجه به اشتغال‌زایی هر واحد صنفی برای بیش از یک نفر) می‌بینیم که تأمین کار و معیشت بخش بزرگی از جمعیت ایران از طریق همین واحدهای صنفی صورت می‌پذیرد. بنابراین، این لایه‌های متنوع خرده‌بورژوازی پس از مزدو حقوق‌بگیران بزرگ‌ترین طبقه‌ی اجتماعی در ایران را تشکیل می‌دهند و گستره‌ی متنوعی، از اقشار مرفه و لایه‌های نزدیک به بورژوازی تجاری تا گروه‌های کم‌برخوردار جامعه، را دربرمی‌گیرد.

طی سه دهه‌ی اول بعد از انقلاب خرده‌بورژواها عموماً کسب و کارهایی داشته‌اند که اگر هم کم‌رونق بود باز دخل و خرج می‌کرد. جمعیت رو به فزونی بود و به تبع آن تقاضا برای کالاها هم افزایش می‌یافت و گواه آن حجم روزافزون رشد مغازه‌های کوچک و ناهمراهی نسبی این گروه‌های اقتصادی با اعتراضات صنفی و سیاسی است که در سه دهه‌ی نخست سال‌های بعد از انقلاب شاهد بروز آن بودیم.

اما از اواسط دهه‌ی هشتاد به تدریج وضعیت کاسبان خرده‌پا فرق کرد. سرمایه‌های بزرگ بخش بزرگی از بازار خرده‌فروشی را از آن خود کردند، شاهد شکل‌گیری و رشد روزافزون فروشگاه‌های زنجیره‌ای، «مال‌ها»، مراکز جدید و لوکس تجاری و جز آن بودیم. در سال‌های بعد نیز با توسعه‌ی تجارت الکترونیکی بخش روزافزونی از بازار از آن پلت‌فرم‌های بزرگ دیجیتال شد و به تبع آن حاشیه‌ی سود بسیاری از کاسبان خرده‌پا به تدریج کاهش یافت.

پس از سویی در بخش عرضه هم شاهد افزایش تعداد واحدهای صنفی و حضور فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای و سرمایه‌های بزرگ تجاری که در مقایسه با کاسبان خرده‌پا از صرفه‌های ناشی از مقیاس برخوردار بودند. توسعه‌ی تجارت و خرده‌فروشی از طریق اینترنت نیز ورود به عرصه‌ی خرده‌فروشی را آسان و کم‌هزینه ساخته بود. از

سوی دیگر نیز، در بخش تقاضا شاهد کاهش تقاضا برای بسیاری از کالاها بودیم که ناشی از کاهش تقاضای مؤثر به سبب کاهش درآمد واقعی بخش بزرگی از توده‌های مردم بوده است.

بدین ترتیب به‌ویژه طی یک دهه‌ی اخیر و در شرایط انسداد ساختاری اقتصاد ایران، وضعیت سودآوری کسبه هرچه دشوارتر شد. شاهد این مدعا انبوه فروشگاه‌ها و مراکز خرید نیمه‌تعطیل و غیرفعال و فروشگاه‌هایی است که به‌طور دایم تغییر شغل می‌دادند. آماری از ورشکستگی کسبه در دست نیست اما روشن است که مجموع این شرایط زنجیره‌ای از ورشکستگی در میان کاسبان خرده‌پا را ایجاد کرده است که می‌توان انتظار داشت تشدید شود.

علاوه بر این‌ها، جهان‌بینی و هنجارها و ارزش‌های فرهنگی خرده‌بورژوازی ایران نیز همپای مدرن‌سازی فرهنگی از آن جهان‌بینی‌های سنتی دور و دورتر شده است و به‌تدریج همچون طبقه‌ی متوسط جدید و بخش‌های بزرگی از طبقه‌ی کارگر جدید نوعی واگرایی میان ارزش‌ها و هنجارهای این گروه‌ها و حاکمیت را شاهد شده‌ایم. به تبع تغییراتی که در جهان‌بینی‌ها و نگرش‌های خرده‌بورژوازی رخ داده، آن سلسله‌مراتب پدرسالارانه، آن جمع‌ها در مناسک‌ها و آیین‌های مذهبی، دیگر چندان رونقی ندارد و اینان نیز «افراد»ی شده‌اند در شبکه‌هایی منزوی که سر در کسب‌وکار و گوشه‌های همراه خود دارند.

روشن است که خرده‌بورژوازی لایه‌های مختلف دارد: از اقشار نسبتاً ثابت‌تر این گروه‌ها که صاحب مغازه‌ای و سرمایه‌ای و مشتریانی دایم‌اند تا آنان که سرمایه‌ای جمع‌وجور کرده‌اند و با کرایه‌ی مغازه‌ای در این گوشه و آن گوشه‌ی شهر یا بازار به‌زعم خویش کاسبی راه انداخته‌اند و نیز «بی‌ثبات‌کارانی» که در حاشیه‌های این مغازه‌ها می‌پلکند تا مشتریانی بیابند و کالایی بخرند و بفروشند.

بسیاری از معترضان در نخستین روزهای اعتراضات بازار و مراکز تجاری را بی‌ثبات‌کارانی (پریکاریا) تشکیل دادند که در حول‌وحوش کسب‌وکارهای تجاری امرار معاش می‌کردند. اینان از وضع موجود بیش از هر گروه دیگری عاصی‌اند و مستعد بروز نافرمانی و خشم و اعتراض. نه مرکزی در کانون‌های قدرت در بازار آن‌ها را سازمان داده و نه به شکلی ارگانیک دل در گرو این گروه یا آن گروه در قدرت یا در اپوزیسیون

داشته‌اند. در روزهای بعد نیز با افزوده شدن شتابان سایر بی‌ثبات‌کاران و طیف گسترده‌ای از دیگر گروه‌ها و طبقات اجتماعی، بزرگ‌ترین اعتراضات ۴۷ سال اخیر در ایران شکل گرفت.

کم‌وبیش بخش غالب مزدو حقوق‌بگیران، اعم از کارگران صنعتی، کارگران بخش خدمات، کارکنان بخش عمومی نیز به‌ویژه طی یک دهه‌ی اخیر نیز شاهد کاهش دستمزدهای واقعی خود در مقایسه با هزینه‌های زندگی بوده‌اند و طبیعی است که شاهد رشد روزافزون نارضایتی میان این طبقات و اقشار اجتماعی باشیم. بگذریم از فرودست‌ترین لایه‌ها و طبقات اجتماعی که به‌غایت نادیده گرفته شده‌اند.

در حاشیه گفتنی است که در این میان و با تشدید تحریم‌ها لایه‌ی ویژه‌ای از طبقه‌ی حاکم که به مقامات عالی نزدیک و معتمدشان هستند با دور زدن تحریم‌ها در شرایط اسفناک کنونی سودهای نجومی برده‌اند. علاوه بر آن، صادرکنندگان و واردکنندگان وابسته به نهادهای فرادولتی و خصوصی نیز که درگیر صادرات محصولات غیرنفتی هستند در شرایط تحریم سال‌های اخیر با بهره‌گیری دایم از رانت تفاوت نرخ ارز بازار آزاد و نرخ بازار رسمی سودهای هنگفت و گاه باورنکردنی کسب کرده‌اند.

با توجه به این که بخش اعظم مزدو حقوق‌بگیران نیز به درجات مختلف از شرایط بی‌ثباتی شغلی و عدم اطمینان ناشی از آن آسیب دیده‌اند می‌توان بی‌ثبات‌کاران (پریکاریا) را بدنه‌ی اصلی اعتراضی نیروی کار در ایران دانست. این گروه شامل بخش بزرگی از کارگران دارای قرارداد موقت، رانندگان پلت‌فرم‌های دیجیتال، پیک‌های موتوری، آزادکاران (فری‌لنسرها)، طرف‌های کار در قراردادهای پیمانکاری کوچک و مانند آن هستند.

شرایط عدم اطمینان ناشی از بی‌ثبات‌کاری ازجمله دلایلی است که برای مثال تاکنون اعتراض‌های سیاسی به همراه اعتصابات کارگری در واحدهای بزرگ صنعتی رخ نداده است چراکه شاغلان واحدهای بزرگ صنعتی در شرایط بی‌ثباتی عمومی از حداقلی از ثبات شغلی برخوردارند و از این‌رو مایل نیستند در مقام شغلی خود به اعتراض بپیوندند و بلکه در مقام شهروند به اعتراضات می‌پیوندند.

بی‌ثباتی کار همراه با عدم اطمینان و اضطراب، خشم فروخورده به دلیل پایین بودن درآمد و موقتی بودن و قابل‌اتکا نبودن، فقدان چشم‌انداز، و فقدان حقوقی برای

تشکلیابی، تنوع شدید گروه‌های شغلی و درآمدی درون این گروه‌ها، امکان شکل‌گیری «طبقه‌ای برای خود» در میان این گروه‌ها را به‌ویژه در شرایط فقدان عمومی حق تشکلیابی بسیار ضعیف می‌کند. چنین است که در بزنگاه‌های تاریخی می‌تواند بخش بزرگی از این طبقه را به پیاده‌نظام دستور کارهای سیاسی پوپولیستی دست‌راستی بدل سازد.

بدین ترتیب کم‌وبیش در میان طبقات مردم (طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط و خرده‌بورژوازی) شاهد رشد روزافزون نارضایتی و خشم از شرایط موجود هستیم و لایه‌ها و اقشار ذی‌نفع در اقتصاد جمهوری اسلامی هرچه محدودتر شده و اکنون صرفاً گروه بسیار محدودی از الیگارش‌ها را دربرمی‌گیرد و البته در کنار آن گروه‌هایی که در رابطه‌ای حامی‌پرورانه مدافع وضعیت موجود هستند. ذی‌نفعان این وضعیت در رابطه‌ی قدرت در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی محدودتر از هر زمان دیگر هستند و دیگر حتی می‌توان از انگشت‌شمار الیگارش‌های ذی‌نفع استمرار وضعیت کنونی نام برد. بدین ترتیب، از سویی کم‌وبیش تمامی طبقات اجتماعی در برابر نظم اقتصاد سیاسی کنونی صف کشیده‌اند و از سوی دیگر در مقابل‌شان تنها جمعی انگشت‌شمار از الیگارش‌های مالی و وابستگان آن‌ها هستند.

در چنین شرایطی دولت نیز که به سبب کاهش بهای نفت، تحریم‌ها، سودجویی «کاسبان تحریم» و ساختار رابطه‌ی قدرت در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ناگزیر بوده با افزایش بهای کالاها و خدمات و محدودتر کردن هرچه بیشتر تخصیص ارز با نرخ ترجیحی سیاست ریاضتی را بیش از پیش تقویت کند. در شرایط کسری‌های واقعی بودجه‌ی دولت تنها چشم‌اندازها تشدید رکود تورمی و احتمال گذر از نرخ‌های تورمی دورقمی به شرایط آبرتورمی است.

بدین ترتیب اگر طی بیش از یک دهه‌ی اخیر شاهد انسداد اقتصادی بودیم که مهم‌ترین نشانه‌ی آن روند منفی انباشت سرمایه و نرخ‌های نزدیک به صفر رشد تولید ناخالص داخلی بوده است، اکنون همه‌ی شواهد گواه بر آن است که چشم‌انداز وضعیت کنونی نه استمرار انسداد که ورود به مرحله‌ی کیفیتاً جدیدی از فلاکت اقتصادی است که شواهد آن عدم اطمینان مطلق فعالان اقتصادی، تورم با نرخ‌های نجومی و در نهایت فروپاشی اقتصادی است.

(۲) برآمد و رشد راست افراطی

بی‌ثبات‌کاران و لایه‌های پایینی خرده‌بورژوازی در شرایط بحران فراگیر اقتصادی و فقدان یا ضعف گفتمان‌های رادیکال مترقی، عموماً پیاده‌نظام جنبش‌های راست افراطی می‌شوند. شعارهایی به نفع سلطنت و هواداری از بازگشت پهلوی به‌وضوح در خیزش دی‌ماه شنیده می‌شد. این در شرایطی است که ۴۷ سال پیش در یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم در ایران شاهد فروپاشی سلطنت بودیم. اما چه عواملی منجر به احیای سلطنت‌خواهی در ایران امروز شد؟

قبل از هر چیز و مهم‌تر از هر چیز، یک واقعیت عینی وجود دارد و آن‌هم کارنامه‌ی اقتصادی - اجتماعی بیش از ۴۵ سال اخیر است. رشد اقتصادی نازل و در سال‌های اخیر حول و حوش «صفر»، عملکرد اجتماعی و فرهنگی مداوماً محدودکننده که قبل از انقلاب یا وجود نداشت و یا خیلی کم‌تر بود، مجموعه بحران‌های کمرشکن اقتصادی و اجتماعی خواه در حوزه‌ی فقر و فلاکت و نابرابری‌های درآمدی و خواه در حوزه‌ی بازتولید اجتماعی و طبیعت و محیط زیست، کارنامه‌ی قابل دفاعی برجا نگذاشته است. بنابراین تقلیل دادن این گرایش به یک توطئه‌ی رسانه‌ای و امپریالیستی خطاست. در عین حال، این امر در تاریخ انقلاب‌ها موضوعی مسبوق به سابقه است. در تاریخ انقلاب کبیر فرانسه هم شاهد بودیم که بعد از دوران ناپلئون و در پی شکست وی در مجموعه‌ای از جنگ‌های خارجی، خاندان بوربون بار دیگر به یاری برخی دولت‌های اروپایی به قدرت بازگشتند.

در شرایط جهانی کنونی نیز شاهد برآمد راست افراطی در بسیاری از نقاط جهان هستیم و شرایط بحران‌های جهانی، ناکامی‌های جنبش‌های مترقی (از جنبش اشغال وال استریت تا انقلاب‌های بهار عربی) و انبوه تجارب شکست نیز مزید بر علت است. فراموش نکنیم که این برآمد راست افراطی در ایران از جمله پی‌آمدهای ناکام ماندن جنبش «زن، زندگی، آزادی» در تحقق هدف‌های سیاسی‌اش بوده است.

اما گفتمان راست افراطی و محافظه‌کار و غلبه‌ی نسبی آن در خیزش اخیر علاوه بر شرایط مساعد داخلی و جهانی، حاصل تلاش ایدئولوژیکی است که طی دو دهه‌ی

گذشته ابتدا از سوی نشریات نظری جریان اصلاح طلب در داخل کشور انجام شد (از تبلیغ ناسیونالیسم ایران شهری تا چپ‌ستیزی و مصدق‌ستیزی هیستریک). سپس در قالب برنامه‌های عامه‌پسند ماهواره‌ای و فیلم‌های سینمایی و سریال‌ها درباره‌ی دوران خوش و شیرین پهلوی ادامه یافت و در سال‌های اخیر به‌ویژه در شبکه‌های اجتماعی به شکلی سازمان‌یافته دنبال شد. پس به‌موازات پروژه‌ی چپ‌ستیزی و نیز نتیجه‌ی منطقی آن پروژه‌ی اعتلای گفتمان راست افراطی بوده که در این سال‌ها به طور نظام‌مند دنبال شده است. همان سه محوری که پروژه‌ی ایجاد فضای منفی نسبت به گفتمان چپ را خواہ‌ناخواہ در دستورکار قرار دادند: یعنی بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی در ایران، جریان‌های سلطنت طلب در خارج به‌طور مستقیم و غیرمستقیم پروژه‌ی اعتلای گفتمان راست افراطی را پیش بردند. در عین حال که جریان موسوم به «چپ محور مقاومت» نیز با ارائه‌ی تصویر موردنظر جریان راست از چپ‌گرایان در خدمت تقویت همین گفتمان راست افراطی قرار گرفت. پس از سویی شرایط عینی (نتایج انقلاب بهمن ۵۷ و تجارب جهانی) و از سوی دیگر شرایط ذهنی (چپ‌ستیزی و پیشبرد گفتمان محافظه‌کاری راست) همه به نفع برآمد گفتمان پادشاهی‌خواهی (نه دموکراسی‌خواهی) در ایران امروز شد. چنین است که بار دیگر در خیزش دی‌ماه شاهد شدیم که «بار سنت همه‌ی نسل‌های گذشته با تمامی وزن خود بر مغز زندگان سنگینی می‌کند. و حتی هنگامی که این زندگان گویی بر آن می‌شوند تا وجود خود و چیزها را به نحوی انقلابی دگرگون کنند، و چیزی یکسره نو بیافرینند، درست در همین دوره‌های بحران انقلابی است که با ترس و لرز از ارواح گذشته مدد می‌طلبند؛ نام‌هایشان را به عاریت می‌گیرند، و شعارها و لباس‌هایشان را، تا در این ظاهر آراسته و در خور احترام، و با این زبان عاریتی، بر صحنه‌ی جدید تاریخ ظاهر شوند.»^۲

(۳) امپریالیسم «بشردوستانه» و آینده‌ی ایران

در اواخر دوران رضاشاه «وقتی سپهبد امیراحمدی که توسط کارمندی از سفارت انگلیس از حمله‌ی قریب‌الوقوع روس و انگلیس به ایران آگاه شده بود، از [محمدعلی] فروغی خواست که این موضوع را به اطلاع شاه برساند، فروغی پاسخ داد: من در حالی

هستم که اگر سقف خانه‌ام بر سرم فرود آید و بمیرم راضی هستم، زیرا از چنگال این شاه خلاص می‌شوم»^۳

این اظهار محمدعلی فروغی که خود از معماران روی کار آمدن پهلوی اول بود بازتاب استیصال و هراس بخشی از نخبگان از تصفیه‌های روزافزون رضاشاه در آن زمان است اما اکنون چنین درماندگی و هراسی در میان توده‌های میلیونی مردم ایجاد شده است. در کشوری با پیشینه‌ای تاریخی از استبداد و مداخلات خارجی نومی‌دی از یافتن «کاوه» و آرزوی پیداشدن «اسکندر» تعجبی ندارد. چنان‌که در ادوار تاریخی گذشته‌ی نزدیک هم بارها و بارها دیده‌ایم.

در چنین فضایی، تهدیدها و رجزخوانی‌های دایمی ترامپ، روانه‌کردن انواع ناو و هواپیمای جنگنده و بمب و سرباز به منطقه‌ی خلیج فارس، در میانه‌ی این انبوه رخدادهای تراژیک، خطر تحمیل شرایط جنگی را نیز پدید آورده است. در هنگام نوشتن این سطور دایم خبرهای ضدونقیضی از آغاز قریب‌الوقوع «جنگ» و یا آغاز «مذاکرات» را می‌شنویم و معلوم نیست مسیر تحولات آتی چه خواهد بود. اما در صورت وقوع جنگ آنها را باید در استمرار جنگ‌های «بشردوستانه» امپریالیستی دهه‌های اخیر و حوادث ونزوئلا در هفته‌های اخیر ارزیابی کرد. یعنی مبادرت به «تغییر رژیم Regime Change» یا «تغییر رهبر Leader Change» که اخیراً در ونزوئلا شاهد بودیم.

برای نگارنده روشن است که ادعاهایی از جنس «بشردوستی» تحت عنوان حقوقی «مسئولیت برای حمایت R2P» ادعاهایی پوچ و توخالی است که صرفاً مصرف رسانه‌ای دارد و حتی مداخلات نظامی خارجی از سوی قدرت‌های نظامی غیرامپراتوری که در پی بحران‌های حقوق بشری رخ داده بود نیز بیش از هرچیز در پرتو منافع ژئوپلیتیک و اقتصادی آن قابل تبیین است. در مورد اخیر می‌توان نمونه‌های دوران جنگ سرد مانند مداخله‌ی نظامی هند در پاکستان شرقی (بنگلادش) و مداخله‌ی نظامی ویتنام در کامبوج پس از نسل‌کشی و فجایع خمرهای سرخ را برشمرد.

نمونه‌های متأخرتر شامل جنگ کوزو (۱۹۹۲) و مجموعه جنگ‌هایی است که در پی حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و سپس رویدادهای بهار عربی شاهد بودیم. افغانستان، عراق و لیبی نمونه‌های نمایان جنگ‌های موسوم به «بشردوستانه» در قرن جدید است.

با این همه، علاوه بر منافع اقتصادی و ژئوپلیتیک قدرت‌های خارجی باید توجه داشت که مداخلات نظامی در قرن بیست‌ویکم که از سوی کشورهای کانونی سرمایه‌داری به‌ویژه آمریکا و برخی کشورهای اروپایی در خاورمیانه دنبال شد عموماً به وخامت هرچه بیشتر وضعیت انجامیده است. این امر در هر سه کشور افغانستان و عراق و لیبی کاملاً مشهود بوده است.

روشن است که تهدیدهای دونالد ترامپ در پی آغاز موج اعتراضات در دی‌ماه در ایران نیز هیچ ارتباطی با وخامت وضعیت حقوق بشر در ایران ندارد بلکه برخاسته از منافع اقتصادی امپراتوری آمریکا و منافع ژئوپلیتیک این کشور در منطقه‌ی خاورمیانه است. در دوران ترامپ این امر صراحت و روشنی بیشتر دارد. چنان‌که به کرات از منافع اقتصادی آمریکا در ونزوئلا و مالکیت آمریکا بر منابع نفتی این کشور گفته است.

در عین حال باید به این مسئله توجه کرد که مداخله‌ی «بشردوستانه» یک لحظه که به سقوط رژیم‌ها منجر می‌شود نیست یک فرایند است که می‌تواند اشکال متعددی از تضعیف رژیم تا فروماندگی رژیم و در نهایت تغییر رژیم را دربرگیرد. تضعیف رژیم (مانند عراق دهه‌ی ۱۹۹۰) می‌تواند به تشدید سرکوب داخلی منتهی شود چراکه اکنون هر تلاشی با تغییر داخلی با اتهام ارتباط با خارج همراه می‌شود. فروماندگی دولت بدون استقرار نظام جدید نیز با حذف خدمت‌رسانی‌های اولیه‌ای که نیازمند وجود دستگاه بوروکراسی و امنیتی متمرکز است شرایط زندگی را بسیار دشوارتر می‌شود در عین حال که شرایط بی‌دولتی گسل‌های موجود در جامعه را به شکلی ویرانگر فعال می‌کند. در مورد سوم نیز تغییر رژیم از آن‌جا که به شکل برون‌زا و یک‌باره صورت پذیرفته است اولاً دست‌کم برای مدتی شرایطی مانند بی‌دولتی فراهم می‌کند و ثانیاً گسل‌های واقعاً موجود را فعال می‌کند و این گسل‌ها به‌ویژه شرایط زندگی فرودستان را وخیم‌تر می‌کند. ثالثاً بدیل مطلوب قدرت نظامی غالب را در کشور مغلوب تحمیل می‌کند نه بدیلی که قادر به پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه و حل معضلات آن است.

با توجه به وضعیت کنونی ایران اگر مداخله‌ای نظامی صورت پذیرد چند حالت را می‌توان متصور شد. در حالت اول اگر این مداخله محدود باشد تنها به تشدید بحران‌ها و سرکوب در داخل می‌انجامد. اگر مداخله گسترده باشد می‌تواند برخی زیرساخت‌های حیاتی جامعه را تضعیف کند یا از میان بردارد که بار اصلی هزینه‌ی آن بر دوش مردم

و به‌ویژه فرودستان است. در نهایت اگر این مداخله به وضعیت دولت فرومانده و یا تغییر رژیم ناگهانی منتهی شود به‌سرعت گسل‌های از پیش موجود را فعال می‌کند که به بسیاری از مردم آسیب می‌رساند.

در شرایط کنونی ایران گسل‌های متعددی در حیطه‌ی طبقاتی، مذهبی - ایدئولوژیک، جنسی و جنسیتی و اتنیکی در ایران وجود دارد که بعضاً در آستانه‌های بسیار بحرانی قرار دارد. همین امر می‌تواند ایران را صحنه‌ی تاخت‌وتاز قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای سازد و همین قدرت‌ها نیز می‌توانند با تشدید همین گسل‌های از پیش موجود برای ایجاد حوزه‌های نفوذ داخلی بهره ببرند.

روشن است که امریکا بیش از هر چیز به دنبال تسلط بر منابع نفتی خاورمیانه و پیشبرد طرح ابراهیم برای تضمین امنیت اسرائیل است. اسرائیل نیز شکست کامل نیروهای موسوم به جبهه‌ی مقاومت، عملی‌شدن طرح ابراهیم و اعمال هژمونی نظامی در منطقه را دنبال می‌کند. علاوه بر منافع متفاوت قدرت‌های ژئوپلتیک جهانی مانند چین و روسیه، قدرت‌های منطقه‌ای هم سودهای ژئوپلتیک خود را دارند. از جمله باید به ترکیه به عنوان کشوری عضو ناتو و با ارتش قدرتمند اشاره کرد که می‌تواند درصدد ایجاد حوزه‌ی نفوذ جدیدی در مرزهای شرقی خود باشد. بگذریم از منافع کوتاه‌مدت و درازمدت کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس و دیگر کشورهای همسایه‌ی ایران که می‌تواند در راستای منافع دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی شرایط موجود را هرچه وخیم‌تر سازد.

(۴) چشم‌اندازها

نه‌تنها حاکمیت در برابر موج‌های پیشین اعتراضات کوتاه‌بینانه عمل کرد و در عمل با عقب‌نشستن در برابر مطالبات مردم پل‌های پشت سر را تخریب کرد، بخش‌های دیگر حاکمیت و بخش بزرگی از اپوزیسیون آن نیز کوتاه‌بینانه عمل کرده است. «اصلاح‌طلبان» داخلی از سویی با بی‌عملی بخش اعظم به‌اصطلاح «سرمایه‌ی اجتماعی» خود را از دست دادند و در نهایت با «روزنه‌گشایی» به بازیگری فرمانبردار و کم‌رُمق در تحولات داخلی بدل شدند. بگذریم از این که با تخریب نظام‌مند نیروهای

چپ و ملی‌گرایان دموکرات ایدئولوژی فکری راست افراطی را ترویج کردند. جریان‌های متعدد و رنگارنگ اپوزیسیون خارج از ایران نیز در عمل در شرایطی که نیاز به وسیع‌ترین بلوک‌بندی‌های دموکراتیک برای اتحاد عمل بود به این یا آن شکل فرقه‌گرایی را ترویج کردند. برخی نیز که در این میان مواضع معقول‌تری داشتند، صدایشان در این همه‌های تخریب و فرقه‌گرایی کم‌تر شنیده شد. از این رو، هم شرایط جهانی و هم شرایط داخلی هیچ زمانی بیش از امروز مناسب برآمد راست افراطی نبوده است.

آینده‌ی کوتاه‌مدت چه می‌شود؟ قابل پیش‌بینی نیست. سناریوهای مختلفی می‌توان صورت‌بندی کرد. احتمالاً هسته‌ی سخت حاکمیت تصور می‌کند مانند قبل و با ابزارهای سرکوب اعتراضات کنونی و امتیازدهی‌های خارجی می‌تواند از این بحران گذر کند. بی آن‌که توجه کند در شرایط کنونی علاوه بر سرکوب نیازمند حداقلی از ابزارهای اقتصادی و اجتماعی برای همراه‌سازی حکومت‌شوندگان است. در این سناریو معلوم نیست که برای مشروعیت‌بخشی داخلی چه برنامه‌ای تمهید شده است. به نظر می‌رسد دست‌کم برخی از افکار ساده‌اندیش واقعیت هولناک جنگ را همچون حرکت ساده‌ی مهره‌ی شطرنج صرفاً جایگزینی یکی با دیگری تلقی می‌کنند. بدون آن‌که در نظر بگیرند که مداخله‌ی نظامی طیف وسیعی از احتمالات را دربر دارد از تشدید بحران‌های از پیش موجود تا ایجاد دولت فرومانده و جنگ داخلی و مانند آن.

باید تأکید کرد که اغلب طیف‌های پوزیسیون و اپوزیسیون در شکل‌گیری وضعیت بن‌بست هولناک کنونی به سهم خود نقش داشته‌اند. از اصلاح‌طلبان حکومتی که با وعده‌فروشی‌ها امکان‌گذار دموکراتیک را مسدود کردند تا طیف گروه‌های لیبرال و ملی‌گرا و جمهوری‌خواه و چپ که به‌جای دشمن مشترک به دشمنی با یکدیگر پرداختند.

محمدتقی بهار، سیاستمدار و ادیب ملی‌گرای ایرانی در یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخ معاصر در سال‌های جنگ جهانی اول در توضیح دلایل شکست‌های مشروطه‌خواهان و فلاکت ناشی از مداخلات خارجی و ناکارآمدی و ناتوانی نیروهای سیاسی داخلی در تسلسلی از دولت‌های فرومانده، در ۲۵ بهمن‌ماه ۱۲۹۶ نوشت:

«تقصیر با که بود؟»

تقصیر با همه: با روس، با انگلیس، با عثمانی، با آلمان، با فرمانفرما، با عین‌الدوله، با اعتدال، با مردم، با احزاب [و] این‌ها همه در تحت تأثیرات روزانه اقداماتی کردند که تقصیر نتیجه‌ی آن اقدامات به عهده‌ی تمام این‌ها که یکی نویسنده‌ی این تاریخچه است وارد گردید.^۴

وضعیت کنونی تفاوت‌ها و تشابه‌هایی با روزگار ایران در مقطعی که بهار این سطور را نوشت دارد. امروز هم شاهد شکست تلاش‌های دموکراتیک و گرفتار انواع بحران‌های ساختاری هستیم و در جهانی پرآشوب زندگی می‌کنیم که اگر نه صحنه‌ی جنگی جهانی که صحنه‌ی رقابت‌های خونبار قدرت‌های هژمونیک و نوظهور جهانی و منطقه‌ای است.

اما دوره‌های بحران‌های انقلابی از این دست دوره‌های نزاع‌ها و بی‌نظمی‌های تشدیدشده است در چنین دوره‌هایی اراده‌ی جمعی عاملیتی بیش از هر زمان دیگر پیدا می‌کند و از همین روست که همه‌ی ما مجبوریم از پی جلب حمایت گروه‌های هرچه وسیع‌تری از مردم، بسیار وسیع‌تر از آنان که ترجیحاتی کم‌وبیش نزدیک به ما دارند، برآییم. این همان چیزی است که گرامشی بلوک تاریخی نامید که امروز شکل دادن به آن حول دو محور «صلح و دموکراسی» بیش از هر زمان دیگری در تاریخ معاصر ما اهمیت یافته است.

^۱ منبع: <https://www.mimt.gov.ir/uploads/1/2025/Oct/22/Report1403.pdf>

^۲ کارل مارکس، هجدهم برومر لویی بناپارت، ترجمه‌ی باقر پرهام، نشر مرکز (تهران، ۱۳۷۷). ص. ۱۱

^۳ اصغر شیرازی، ایرانیت، ملیت، قومیت، انتشارات جهان کتاب، (تهران، ۱۳۹۵) ص. ۶۶۸، به نقل از امیراحمدی، احمد، خاطرات نخستین سپهبد ایران احمد امیر

احمدیف به کوشش غلامحسین زرگری نژاد. تهران: مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعات
فرهنگی، ۱۳۷۳
۴ ملک الشعراء بهار، تاریخچه‌ی سه سال و نیمه‌ی ما و جنگ (۱۹۱۷-۱۹۱۴)، به
کوشش کاوه بیات، نشر شیرازه، ۱۴۰۱، ص. ۲۱۴